معانی «قصه حلاج» در غزلیات عطار

مارینارریسنر

مارینا ریسنر طی خواندن غزلیات عطار گروهی از غزلها با مطالع‏ متشابه نظر بنده را جلب کرد.در مطلع هر یک از آنها شخصی به نام«پیر ما»ذکر می‏شود و در آنها رویدادهای همانند روی می‏دهد:«پیر ما ترک مسجد یا صومعه می‏گوید و به سوی خرابات یا دیر مغان یا میخانه راه می‏رود.بزرگترین این غزلها را که بیست و دو بیت دارد،خود عطار در مقطع آن«قصه پیر حلاج» نامیده است.همکار محترم بنده خانم چالیسوا در مقاله خود این غزل را مورد بررسی قرار داده است و ما اینجا از غزل مذکور به عنوان غزل اصلی نام می‏بریم.در پنج غزل دیگر که هر یک شامل هفت تا نه بیت است، (این عده ابیات برای جنس غزل معمولی است)معانی‏ اساسی غزل اصلی و ترتیب آن تکرار می‏شود.با توجه‏ به این شباهت فرض کردیم که نه فقط غزل اصلی بلکه‏ سایر غزلیات هم با قصه حلاج رابطه دارد.

در یکی از این پنج غزل مناسبت با حلاج به طور کامل آشکار است،چون عطار در آن می‏گوید:«باز گفتم چه انا الحق زده‏ای بر سر دار»(1)در غزل دیگر کنایتی به کشتن حلاج بر دار هم وجود دارد:«در بر دین دار را جست».

با آنکه در سه غزل مانده هیچ اشاره‏ای به قصه حلاج‏ نشده است،شباهت مطالع و ترتیب معانی آن غزلیات‏ امکان می‏دهد آن متون را در یک گروه با غزلهای‏ مستقیما مربوط به حلاج جمع بکنیم.با توجه به نتایج‏ بررسی خانم چالیسوا(مقاله«معانی حلاج در نظم و نثر عطار»)می‏توان نه فقط غزل اصلی،بلکه تمام اشعار این‏ گروه را با استفاده از ذکر حلاج در«تذکرة الاولیا»تألیف‏ عطار شرح داد(تمام امثله از تذکره طبق متن‏ نیکلسون) nodnoL - edieL , 7091, trap 11( آورده می‏شود.

ابتدا باید غزلهای مزبور را با غزل اصلی از لحاظ شباهت معانی مقایسه کرد.برای این کار مفید است‏ که به هر یکی از آنها نمره‏ای بدهیم از یک تا پنج(طبق‏ ترتیب دیوان):یک-دیوان،ص 239/دو-ص‏ 257/سه-ص 296/چهار-ص 304/پنج-ص 306 در مطلع غزل اصلی عطار می‏گوید:

«پیر ما وقت سحر بیدار شد» از در مسجد بر خمار شد»

مطلع غزل سوم این است:

«بار دگر پیر ما مفلس و قلاش شد در بن دیر مغان می خور و اوباش شد»

در مطلع غزل چهارم گفته می‏شود:

«پیر ما از صومعه بگریخت در میخانه شد در صف دردی کشان دردی‏کش مردانه شد»

همین مشابهت را میان بیت دوم غزل اصلی و غزلیات دیگر ملاحظه می‏کنیم:

«از میان حلقه مردان دین‏ در میان حلقه زنار شد»

بیت دوم در غزل اول این طور است:

«خرقه آتش زد و در حلقه دین از سر جمع‏ خرقه سوخته در حلقه زنار نهاد»

امکانات شرح معانی غزل اصلی با استفاده از ذکر حلاج در مقاله خانم چالیسوا نشان شده است و تکرار شرح همین معانی اینجا لازم نیست.بنا بر این،ذیلا فقط به معانی شرح نشده‏ای توجه کنیم که در متن‏ ذکر مطابقت هم دارند.

همه پنج غزل مزبور از جمله غزلهای عاشقانه و عارفانه می‏باشد و طبیعی است که در آنها معانی وصل‏ تصویری خیالی از عطار-از کتاب دائرة المعارف زرین.

دوست و نظارگی روی پر نور یار و افشای سر و خوردن‏ شراب عشق به کار برده می‏شود،یعنی معانی مشترک‏ غزل قدیم فارسی.اما هر شاعر فحل این معانی‏ مشترک را به شیوه خاص و رنگ خویش اظهار می‏کند. به نظر ما تطبیق غزلیات«حلاجیه»عطار با ذکر شیخ در «تذکره»راهی به پیدایش رنگهای مخصوص عطار در معانی‏ مشترک غزل عاشقانه و اصطلاحات غزل عارفانه می‏گشاید.

بیشتر مطابقات با اخبار«ذکر»در غزل چهارم یافته‏ شده است و بدین سبب آن را برای تحقیق مفصل بیت‏ به بیت انتخاب کرده‏ایم.افزون بر این در این شعر الفاظی هست که به استعمال عطار معانی زواید خاصی‏ را می‏دهند.

بیت نخست

«پیر ما از صومعه بگریخت در میخانه شد در صف دردی‏کشان دردی‏کش مردانه شد

هدف از به کار بردن صفت«مردانه»بدون تطبیق با اخبار ذکر«حلاج»به کلی معلوم نیست،اما در مقدمه‏ مسجع«ذکر»عطار میان صفات مخصوص منصور حلاج‏ کلمات«شجاع»و«صفدر»را آورد.همرنگی صفات پیر در نظم و نثر عطار مفتاح تمام معانی این غزل است که‏ دربارهء روزگار عجب و بی‏نظیر حلاج یادآوری می‏کند.

بیت دوم

«در میان میخوران مست دردی‏نوش کرد بر زبان زاهدان بی‏خبر افسانه شد»

در این بیت اختلاف بین میخوران عامه‏ای که در حال مستی می‏باشند و پیری که دردی می‏کشد عمیق‏تر می‏شود.عطار اعمال حلاج را چون کار عجب‏ توصیف می‏کند.رفتار غیر عادی پیر نه فقط لایق عتاب‏ زاهدان است،بلکه مایه فتنه در میان اصحاب ظاهر می‏شود.در این باره ذکر دو خبر ضروری است.درباره‏ مناسبات پیر و خلق می‏خوانیم:«کارهای عجایب از او بدیدند،زبان دراز کردند و سخن او به خلیفه رسانیدند و جمله بر قتل او اتفاق کردند،از آنک می‏گفت انا الحق» (ص 140)و در جای دیگر می‏خوانیم:«این خبر که به‏ خلیفه رسید گفت فتنه خواهد ساخت او را بکشید» (ص 142).چون در این غزل مانند غزل اصلی خود عبارت«انا الحق»آورده نشده است،معنی دردی‏کشی‏ پیر را می‏توان عوض آن کلمات و یا کنایه خفته‏ای به آن‏ کلمات شمرد.

بیت سوم

«بر بساط نیستی با کمزنان پاکباز عقل را در باخت وز لا یعقلی دیوانه شد»

در این بیت عطار،همین معنی رفتار فتنه‏انگیز پیر را به الفاظ تازه می‏دهد.چون کمزنان پاکباز در این‏ قماری فقط هشیاری خود را باخته‏اند،پیر ما عقل‏ خویش را باخته دیوانه شد.به طوری که می‏دانیم از غزل دوم«در بر دیندار را جست قماری بکرد».پس‏ عقل باختن و دیوانگی پیر با اشاره به شجاعت و مرگ‏ شهیدش به نظر می‏آید.در همین بیت یک کنایه دیگر هم هست به اعدام حلاج.کلمه اساسی مصراع اول این‏ بیت«بساط»است که در لغت افزون بر معانی دیگر، معنی سفره چرمین و سفره قماری و یا عرصه شطرنج‏ دارد.در یکی از اخبار«ذکر»کلمه مترادف این کلمه‏ یعنی«نطع»به کار برده شده است.بنا بر آنچه در «فرهنگ معین»آمده،نطع نوعی از انواع بساط است از جمله فرشی چرمین که سر محکوم به اعدام را بر آن‏ می‏بریدند.در یکی از اخبار ذکر نوشته شده که بر نردبان دار حلاج شعری خواند:«حریف من منسوب‏ نیست به حیف بداد شرابی چنانک مهمان مهمانی‏ دهد چون دوری چند گذشت شمشیر و نطع خواست» (ص 143-142)

بنا بر این در بیت سوم نه فقط کنایه اعدام حلاج وجود دارد،بلکه درباره قدم اول،طریق خدا هم به کنایه گفته‏ می‏شود.حلاج(طبق متن ذکر)آن قدم را«زهد نفس» می‏گوید و قولش این است:«دنیا به گذاشتن زهد نفس‏ است و آخرت به گذاشتن زهد دل و ترک خود گفتن‏ زهد جان»(ص 140).بعدها حلاج این سه قدم را با مراحل اعدام یعنی«سر بریدن»و«سوختن»و«خاک بر باد دادن»مطابقت می‏کند.به نظر ما عبارت«بساط نیستی»که میان اصطلاحات الشعرا مجاز از دنیاست، در این غزل عطار یک معنی مخصوص هم دارد،یعنی‏ اشاره به«زهد نفس حلاج»یا«سر بریدن حلاج»هم‏ می‏باشد.

بیت چهارم

«آشنایی یافت با چیزی که نتوان داد شرح‏ وز همه کار جهان یکبارگی بیگانه شد»

در این بیت تضاد بیگانگی از تمام جهان و آشنایی با «سری از اسرار»معنی زهد نفس را تکمیل می‏کند. چون زهد نفس نخستین قدم است به تحقیق اسرار.

بیت پنجم

«راست کان خورشید جانان برقع از رخ بر فکند عقل چون خفاش گشت و روح چون پروانه شد»

در این بیت عطار شرح معنی بیت پیش را می‏دهد و اسرار وحدت را به اصطلاحات غزل عاشقانه وصف‏ می‏کند.در غزل عاشقانه پروانه با شمع تناسب دارد چون پروانه از عشق شمع در آتش آن می‏سوزد.در بیت‏ مزبور شمع با رخ خورشیدوار جانان عوض شده است‏ ولی معنی سوختن پروانه محفوظ مانده.احتمال‏ می‏رود که عطار در این بیت آن قدم دوم طریق خدا را در نظر دارد که به قول حلاج زهد دل است و مطابق‏ «سوختن»در توصیف سه گانه اعدام یعنی«سر بریدن‏و سوختن و خاک بر باد دادن»می‏باشد.

بیت ششم

«چون نشان خویش گم کرد از سر رشته فتاد جان و دل در بی‏نشانی با فنا همخانه شد

اینجا قدم آخر طریق خدا یعنی ترک خود گفتن و فنا شدن به طور مجازی توصیف می‏شود و این قدم سوم با گفته حلاج با مرحله سوم اعدام وی یعنی به باد دادن‏ برابر است.در این صورت می‏شود فرض کرد که عبارت‏ «از سر رشته فتاد»با معنی«مثل خاک پراکنده شدن» نسبت دارد.

بیت هفتم

«عشق آمد،گفت خون تو بخواهم ریختن‏ دل که این بشنید حالی در پی شکرانه شد»

به نظر ما مقصود تمام این غزل یادآوری طریق عجب‏ و صفدری حلاج است.چنان که در بالا گفته‏ایم آن‏ طریق عشق از لحاظ عرفانی با سه مرحله اعدام پیر تناسب دارد.در بیت هفتم معانی طریق عشق و خونریزی به هم پیوسته شده است.و این نوع ترکیب‏ معانی در دو خبر«ذکر»حلاج مطابقت مستقیم دارد. حلاج دوبار دربارهء اسرار عشق سخن می‏گوید و در هر دو خبر قربانی خود را پیش‏بینی می‏کند.خبر نخست‏ این است:نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که عشق چیست.گفت امروز بینی و فردا بینی و پس‏فردا.آن روزش بکشتند و دیگر روزش بسوختند و سوم روزش به باد دادند،یعنی عشق این است»(ص‏ 142).در خبر دیگر اتحاد عشق و خونریزی از این هم‏ آشکارتر است:«گفتند اگر روی را به خون سرخ کردی‏ ساعد باری چرا آلودی.گفت وضو سازم.گفتند چه‏ وضوی.گفت...در عشق دو رکعت است که وضوی آن‏ درست نیاید الا به خون»(ص 144).بنا بر مقایسه و تطبیق بیت هفتم با این دو خبر اظهار می‏شود که در این بیت هم کنایه حال حلاج بر نردبان دار طی آغاز اعدام وجود دارد،اما معنی بیت به کنایه تازه اعدام پیر محدود نمی‏گردد.در خاتمه ذکر توضیح«شکرانه‏ شدن»حلاج را پیدا می‏کنیم.بعضی مریدان بعد از آرامگاه عطار-اثر استاد صندوقی. وفات حلاج پیر خود را به خواب دیده و از وی مسایلی‏ پرسیده‏اند.بنا بر جوابهای حلاج بدیهی است که اعدام‏ او در دنیا سزای افشای«سرّ ملوک»بود،اما در حقیقت‏ طریق پیر به خدا شد و وی«در حریم وصف دوست» معذور و مقبول گشت.این است سببی که از خونریزی‏ سپاسگزاری می‏کرد و«حالی در پی شکرانه شد»و در تعلیل معانی این بیت خونریزی و شکر مثل علت و معلول پیوسته شده است.همین معنی«مخصوص‏ حلاّج»در غزل پنجم نمودار و توسعه می‏یابد:

«بهبود بدان بد که بدین کوی فرو شد اقبال در آن بود که شهمات بر آمد»

بیت هشتم

«چون دل عطار پر جوش آمد از سودای عشق‏ خون به سر بالا گرفت و چشم او پیمانه شد»

(2) آخرین بیتی که به نظر ما مثال واقعی صنعت حسن‏ مقطع می‏باشد،بنا بر آیین غزل‏نویسی دارای تخلص‏ عطار است،و شاعر با آوردن تخلص خود در بیت آخر در قید تمام معانی و«حوادث»غزل داخل می‏شود.عطار مثل اینکه در دل خود از طریق حلاج پیروی می‏کند و این راه مهلک را معیار زندگی خود می‏داند.معنی‏ خفته مقطع غزل در قول مشهور حلاج اصل و علتی‏ دارد:«او جام به دست سر بریدگان‏ می‏دهد»(ص 145).

چون در این مقاله مجال تحقیق مفصل چهار غزل‏ مانده را نداریم،در ذیل فقط به ذکر چند مثال روشن و یا جالب اکتفا می‏کنیم.مثال اول از غزل شماره یک‏ است:

«گفتم ای پیر چه بود این تو چه کردی آخر گفت این داغ مرا بر دل و جان یار نهاد

من چه کردم که چنین خواست چنین باید بود گل همان است که او در ره من خار نهاد»

چون این غزل بدون شک مربوط به حلاج و بیت‏ هفتمش دارای نعره«انا الحق»است،می‏توان گفت که‏ مقصود ابیات مزبور همین یادآوری قربانی حلاج‏ می‏باشد.عطار اصطلاحات مشترک غزل عاشقانه و عارفانه(داغ و دل و خار و گل)را به کار برده اما در چارچوب قصه حلاج تمام این الفاظ معنی زایدی به‏ خود می‏گیرد.هم داغ و هم خار در این غزل معنی‏ سزای کار حلاج یعنی افشای«سرّ ملوک»را می‏دهد. مصراع«گل همان است»افزون بر تمثیل ظاهر مشکلات و موانع راه عشق دارای تمثیل باطنی است‏ که از روی مقایسه با متن«ذکر»آشکار می‏شود.

بدیهی است که قسمتی از خبر اعدام حلاج:

«حریف من...شمشیر و نطع خواست چنین باشد سزای کسی که با اژدها در تموز خمر کهنه خورد»

(ص‏ 143-142)و بیت«من چه کردم...»قرینه نهانی‏ دارند و خار و شمشیر مترادف شعری یک دیگر می‏شوند.همچنان گل که به اصطلاحات صوفیه‏ «نتیجه علم را گویند که در عرصه دل عارف ظهور نماید»(مرآت العشاق)در غزل مورد نظر مترادف جامی‏ می‏شود که«او...به دست سربریدگان می‏دهد».

غزل نمره پنج به مطلع«دی پیر ما از کوی خرابات‏ برآمد»(ص 306)در چارچوب قصه حلاج مثل ادامه‏ معانی غزل اصلی به نظر می‏رسد از روی اینکه در دو بیت اولش معانی«معراج پیر به بازار فنا»وجود دارد و بیت سوم گریزگاهی است به توصیف اقامت پیر ما در کوی وصل دوست.در ابیات چهار تا شش عطار دربارهء تحصیل مقصود و تعیین مطلوب حلاج سخن می‏گوید و در سه بیت آخر تضاد شهمات ظاهر یعنی اعدام و اقبال‏ باطن یعنی معراج را به الفاظ مختلف می‏آورد(اقبال- شهمات،دین و کرامات-بی‏خودی،نفی-اثبات).

در مقطع این غزل معنی اصلی قصه حلاجی که به‏ نظر ما مقصود عطار-چه در تذکره چه در تمام غزلیات‏ حلاجیه-می‏باشد،روشن‏تر از همه اظهار شده است: در طریق حلاج به خدا واقعا اثبات کار وی از روی نفی‏ شده است.

با بررسی بالا بدین نتیجه رسیدیم که خصوصیت‏ معانی شعری و اصطلاحات صوفیه‏ای که عطار آن را در غزلیات«حلاجیه»به کار برده است بدون تطبیق با «ذکر»حلاج نامعلوم می‏ماند و مورد نظر خوانندگان‏ قرار نمی‏گیرد.عمق و عذوبت معانی مخصوص‏ «عطاریه»و رنگ خاص شاعر در بسیار اصطلاحات از قبیل«دردی کش مردانه»،«بساط نیستی»،«خون تو بخواهم ریختن»،«پیمانه چشم»،«اقبال و شهمات»، «گل و خار»،«اثبات و نفی»و غیره شرح و تفسیر خود را در اخبار ذکر حلاج می‏یابد.

در خاتمه این مقاله سخن پر معنی استاد نظامی‏ عروضی سمرقندی را در«چهار مقاله»می‏توان به‏ طور تمثیل آورد:«هزار مجلد شرح این نامه است بلکه‏ زیادت و مجملش به غایت هویدا و روشن است و محتاج‏ شرح نیست».

پی‏نوشت:

(1)-دیوان عطار،به اهتمام م.درویش،چاپ دوم،تهران.همه‏ مثال‏ها در متن بنا بر این نسخه آورده شده.

(2)-این بیت بنا بر آنچه در دیوان عطار به تصحیح دکتر تقی تفضلی‏ آمده،نقل شده است.چاپ پنجم،1368،ص 209.